

# مولانا و حکایات نبوی

کاظم محمدی

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه : محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -

عنوان قراردادی : مثنوی برگزیده .شرح

عنوان و نام پدیدآور : مولانا و حکایات نبوی / نویسنده کاظم محمدی.

مشخصات نشر : کرج: نجم کبری.

مشخصات ظاهری : ۲۱۳ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۲۵-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتابنامه با صورت زیر نویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- در ادبیات

Muhammad, Prophet -- In literature

موضوع : مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی -- محمد (ص)

موضوع : Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207 - 1273

Masnavi -- Muhammad, Prophet, d. 632

موضوع : مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر

موضوع : Mowlavi, Jalaloddin Muhammad ibn Muhammad, 1207-1273

Masnavi-- Criticism and interpretation

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد

Persian poetry -- 13th century -- History and criticism

شناسه افزوده : مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی . برگزیده . شرح

رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۶ م۷۷/۳۵/۱ PIR۵۳۰

رده‌بندی دیویی : ۸۱۰/۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۶۵۰۴۷



نام کتاب : مولانا و حکایات نبوی

نویسنده : کاظم محمدی

انتشارات : نجم کبری

چاپ و صحافی : ناژو

تیراژ : ۲۰۰

چاپ اول : ۱۳۹۰

نوبت چاپ : سوم ۱۴۰۲

قیمت : ۷۵۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۲۵-۶

ناشر برتر البرز در سال ۱۳۹۴ و ناشر برتر زنان در نهمین همایش بانوان ناشر در سال ۱۳۹۶

## فهرست مطالب

- مقدمه ۱۱
- ۱- تعظیم نعت مصطفی (ص) که مذکور بود در انجیل ۲۱
- ۲- کژماندن دهان آن مرد که نام محمد (ص) را به تسخر خواند ۲۳
- ۳- قصه سؤال کردن عایشه مصطفی (ص) را امروز باران بارید ۲۴
- ۳/۱- پرسیدن صدیقه از مصطفی (ص) که سر باران امروز چه بود؟ ۲۶
- ۴- نالیدن ستون حنانه ۲۶
- ۵- اظهار معجزه پیغمبر (ص) به سخن آمدن سنگریزه ۳۰
- ۶- وصیت کردن رسول (ص) علی را که چون هر کسی به نوعی طاعتی تقرّب جوید ۳۱
- ۷- مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه پرتو وحی بر او زد ۳۳
- ۸- پرسیدن پیغمبر (ص) مرزید را که امروز چونی؟ ۳۸
- ۸/۱- گفتن پیغمبر (ص) مرزید را که این سر را فاش تر از این مگو ۴۵
- ۸/۲- بازگشتن به حکایت زید ۴۶
- ۹- گفتن پیغمبر (ص) به گوش رکابدار امیرالمؤمنین علی که ... ۴۹
- ۱۰- رفتن مصطفی (ص) به عیادت صحابی رنجور و ... ۵۳

- ۵۵ ۱۰/۱- رجعت به قصه‌ی مریض و عیادت پیغامبر(ص)
- ۵۵ ۱۰/۲- دانستن پیغامبر(ص) که سبب رنجوری آن شخص گستاخی بوده در دعا
- ۶۱ ۱۰/۳- تتمه نصیحت رسول(ص) بیمار را
- ۶۸ ۱۱- فضیلت حسرت خوردن آن مخلص بر فوت نماز جماعت
- ۶۹ ۱۲- قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان
- ۷۰ ۱۲/۱- فریفتن منافقان پیغمبر(ص) را تا به مسجد ضرارش برند
- ۷۰ ۱۲/۲- اندیشیدن یکی از صحابه به انکار که: رسول(ص) چرا ستاری نمی- کند.
- ۷۳
- ۷۶ ۱۲/۳- بیان آنکه در هر نفسی فتنه‌ی مسجد ضرار هست
- ۷۶ ۱۳- گفتن عایشه مصطفی(ص) را که: تو بی مصلی به هرجا نماز می کنی چون است؟
- ۷۶ ۱۴- برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات رسول(ص)
- ۷۷ ۱۵- تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی و وفات مصطفی(ص) به خواب موسی
- ۸۲
- ۸۶ ۱۶- قصه‌ی فریاد رسیدن رسول(ص) کاروان عرب را
- ۸۸ ۱۶/۱- مشک آن غلام از غیب پر آب کردن به معجزه
- ۸۹ ۱۶/۲- دیدن خواجه غلام خود را سپید و ناشناختن که اوست
- ۹۱ ۱۷- آمدن آن زن کافر با طفل شیرخواره به نزدیک مصطفی(ص)
- ۹۳ ۱۸- ربودن عقاب موزه‌ی مصطفی(ص)
- ۹۴ ۱۹- حيله‌ی دفع مغبون شدن در بیع و شرا

- ۹۶-۲۰- نظر کردن پیغامبر به اسیران و تبسم کردن و گفتن که:
- ۹۷-۲۰/۱- تفسیر این آیت که: ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح
- ۲۰/۲- سر آنکه بی مراد بازگشتن رسول (ص) از حدیبیه حق تعالی لقب آن
- ۹۹- فتح کرد
- ۲۱- تفسیر این خبر که مصطفی (ص) فرمود: لاتفضلونی علی
- ۱۰۱- یونس بن متی
- ۱۰۲- ۲۳/۱- آگاه شدن پیغامبر (ص) از طعن ایشان و شامت او
- ۲۲- در بیان آنکه حکما گویند آدمی عالم صغری است و
- ۱۰۵- حکمای الهی گویند عالم کبری است
- ۲۳- تفسیر این حدیث که: مثل امتی کمثل سفینه نوح من تمسک
- ۱۰۶- بها
- ۲۴- قصه‌ی یاری خواستن حلیمه از نشان چون عقیب فطام
- ۱۰۸- مصطفی (ص) را گم کرد
- ۱۱۰- ۲۴/۱- حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت به نشان
- ۲۴/۲- خبر یافتن جد مصطفی (ص) عبدالمطلب از گم کردن حلیمه محمد
- ۱۱۳- را
- ۱۱۶- ۲۴/۳- نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد (ص)
- ۱۱۷- ۲۵- تفسیر: «یا ایها المزمل»
- ۱۲۰- ۲۶- قول رسول (ص): «أنتی لأجد نفس الرّحمن من قبل الیمن»
- ۲۷- امیر کردن رسول (ص) جوان هذیلی را بر سریه‌یی که در آن
- ۱۲۲- پیران و جنگ آزمودگان بودند
- ۱۲۵- ۲۷/۱- اعتراض کردن معترضی بر رسول الله (ص) بر امیر کردن هذیلی
- ۱۲۹- ۲۷/۲- جواب گفتن مصطفی (ص) اعتراض کننده را

- ۱۳۰- ۲۷/۳- بیان سبب فصاحت و بسیار گویی آن فضول به خدمت رسول(ص)
- ۱۳۱- ۲۷/۴- بیان رسول(ص) سبب تفضیل و اختیار کردن او آن هذیلی را به امیری
- ۱۳۳- ۲۸- منازعت امیران عرب با مصطفی(ص)
- ۱۳۵- ۲۹- نمودن جبرئیل خود را به مصطفی(ص)
- ۱۴۴- ۳۰- در سبب ورود این حدیث مصطفی(ص) که: الکافر یا کل فی سبعة أمعاء
- ۱۴۷- ۳۰/۱- در حجره گشادن مصطفی(ص) بر مهمان و خود را پنهان کردن تا او خیال گشاینده را نبیند
- ۱۴۹- ۳۰/۲- سبب رجوع کردن آن مهمان به خانه مصطفی(ص)
- ۱۵۳- ۳۰/۳- نواختن مصطفی(ص) آن عرب مهمان را
- ۱۵۵- ۳۰/۴- عرضه کردن مصطفی(ص) شهادت را بر آن مهمان خویش
- ۱۵۸- ۳۱- در بیان قول رسول: لا رهبانية فی الاسلام
- ۱۵۹- ۳۲- در تفسیر قول رسول(ص): مامات من مایة إلا و تمنی ان یموت
- ۱۶۰- ۳۳- در صفت آن بیخودان که از شرّ خود و هنر خود ایمن شده- اند
- ۱۶۳- ۳۴- قال النبی(ص): ارحموا ثلاثا
- ۱۶۴- ۳۵- در تفسیر قول مصطفی(ص): لا بد من قرین یدفن معک
- ۱۶۶- ۳۶- در تفسیر قول مصطفی(ص): من جعل الهموم هما واحدا کفاه الله
- ۱۶۸- ۳۷- در معنی: لولاک لما خلقت الافلاک»
- ۳۸- انداختن مصطفی(ص) خود را از کوه حرا از وحشت دیر

- ۱۶۹ نمودن جبرئیل
- ۳۹- در آمدن ضریب در خانه‌ی مصطفی (ص) و گریختن عایشه از
- ۱۷۰ پیش ضریب
- ۱۷۲- ۳۹/۱- امتحان کردن مصطفی عایشه را
- ۱۷۳- ۴۰- قصه‌ی احد احد گفتن بلال در حر حجاز
- ۱۷۸- ۴۰/۱- بازگردانیدن صدیق واقعه‌ی بلال را و ظلم جهودان را بر وی
- ۴۰/۲- وصیت کردن مصطفی (ص) صدیق را کی چون بلال را مشتری می-
- ۱۸۱ شوی
- ۴۰/۳- خندیدن جهود و پنداشتن کی صدیق (ص) مغبون است در این عقد
- ۴۰/۴- معاویه مصطفی با صدیق (ص) که تو را وصیت کردم که به شرکت
- ۱۸۷ من بخر
- ۴۱- قصه‌ی هلال که بنده‌ی مخلص بود خدای را قصه‌ی هلال
- ۱۸۹ که بنده‌ی مخلص بود خدای را
- ۴۱/۱- حکایت در تقریر همین سخن
- ۱۹۰ مثل
- ۴۱/۲- ۴۱-۲
- ۴۱/۳- رنجور شدن این هلالی و بی‌خبری خواجه‌ی او از رنجوری او
- ۴۱/۴- در آمدن مصطفی (ص) از بهر عیادت هلال در ستورگاه آن امیر
- ۴۲- در بیان آن که مصطفی (ص) شنید که: عیسی (ع) بر روی
- ۱۹۴ آب رفت
- ۴۳- در تفسیر این خبر که مصطفی (ص) فرمود: منهومان لا
- ۱۹۷ یشبغان
- ۴۴- در تفسیر این خبر که مصطفی (ص) فرمود: من کنت مولاه
- ۱۹۸ فعلی مولاه



## مقدمه

با محمد بود عشق پاک جفت  
بهر عشق او را خدا لولاك گفت  
منتهی در عشق چون او بود فرد  
پس مرو را ز انبیاء تخصیص کرد  
د، ۵، ب ۲۷۳۷-۲۷۳۸

رسول خاتم، برتر اولاد آدم، نور زمین و سماء، آخرین فرستاده‌ی خدا، حبیب و محبوب خدا، حضرت محمد مصطفی (ص) در نظر حکیمان و عارفان و دیگر ارباب معرفت، انسانی ویژه و خاص است که در جهان خلقت کسی همتا و همپای او نبوده، نیست و نخواهد بود. بر طبق قاعده‌ی اهل معرفت جهان هستی محض خاطر ارزشمند او پدیدار گشته و هستی در واقع طفیل وجود اوست. سعادت هر فرد نیز در گرو ارادت اوست. حدیث «لولاك لما خلقت الافلاك» نیز نشانه‌ای از این اعتقاد ژرف و عمیق عارفانه است. دور نیست اگر بگوییم:

خداوند! در این افلاک گردون وز اوج عرش تا این عرصه‌ی دون  
 ندیدم نغمه‌ای خوشتر ز لولاک وزان پس نغمه‌ای چون ماعرفناک

ویژگی‌های آن جناب کفایت می‌کند تا برای فهم حقیقتِ او  
 مشکلات زیادی را لحاظ کنیم، او چنان «عظیم» است که از فرط  
 عظمت و بزرگی به نگاه در نمی‌آید و چشمان کوچک ما قادر به دیدن  
 تمامیت آن خورشید جهان افروز نیست، و اندک شناختن او به  
 واسطه‌ی شکوه و جلال و عظمت اوست که کم‌تر کسی می‌تواند با  
 آن ذات مقدس آشنایی حاصل کند و عبارتی که حکیم سبزواری به  
 کار برده: «یا من هو اخفی لفرط نوره»، نیز می‌تواند مفهومی برای این  
 مصداق باین و آشکار باشد. این عظمت را نه تنها عارفان و حکیمان  
 بزرگ درک کرده‌اند بلکه در کتاب نورانی قرآن و آیات ناب الهی  
 نیز این عظمت یاد و بیان شده که: «انک لعلی خلق عظیم». هر آینه تو  
 را منش و اخلاقی بسیار بزرگ و عظیم است. وقتی خداوند که خود  
 «عظیم» است اخلاق بنده‌ای را «عظیم» بداند باید دانست که او از  
 دیگران به تمامی ممتاز و متمایز است و درک او نیز به همین میزان  
 سخت و دشوار خواهد بود و جز کسانی که عظیم‌اند کسی قادر به  
 شناخت واقعی او نخواهد بود. این ناشناختیِ او گاه برای برخی سبب  
 می‌شود تا از درک او عاجز شوند و بدین واسطه نتوانند با آن کمال  
 کامل و برکتِ مطلق رابطه برقرار نمایند. کلام عارفان درباره‌ی این  
 پیامبر گرامی چنان است که به راستی مشکل بتوان او را شناخت که او

با این اوصاف در حکم «جمع اضداد» است که ذهن‌های دور پرواز را می‌تواند از کار بیندازد تا چه رسد به اذهان ساده‌ی عوام.

رسول خدا(ص) خود در عبارتی زیبا و ژرف فرموده است که جز خداوند و علی(ع) کسی قادر بر شناخت آن جناب نیست. این سخن را سید شرف‌الدین حسینی در *تأویل الآیات الظاهره*<sup>۱</sup>، این‌گونه آورده است: «یا علی ما عرف الله الا أنا و أنت، و لا عرفنى الا الله و أنت، و لا عرفك الا الله و أنا». در دیگر روایات نیز مضمونی مشابه دارد و این نشان از ناشناخته بودن عظمت آن بزرگ است.

نقل عباراتی از برخی بزرگان درباره‌ی حضرتش می‌تواند ما را در فهم این معنی بیش‌تر یاری دهد. از جمله کلام زیبای سلطان العارفين بایزید بسطامی است که می‌گوید: «آن‌چه از برای انبیاء علیهم السلام به حاصل آمد هم چند قطره‌ای بود که از خیمک عسلی تراویده باشد، آن قطره بهره‌ی همه‌ی اولیاء است و آن چه در ظرف باقی است بهره‌ی پیامبر ما(ص) است».<sup>۲</sup>

و نیز گفته است: «معرفت خلق و علم ایشان به مصطفی(ص) هم چنان است چون نمی‌که به سر خیکی بسته پدید آید؛ یعنی هیچ خلق بر سر مصطفی(ص) مطلع نگردند و به کمال وی را نشناسند».<sup>۳</sup> این‌دو عبارت در بیان شأن آخرین فرستاده‌ی خدا آن هم از زبان عارفی والا و کم‌نظیر شاید بسنده باشد، اما مولانا نیز خود در این باره به دقت و به

۱- صص، ۱۴۵ و ۲۲۷.

۲- بایزید پیر بسطام، ص ۹۷.

۳- بایزید پیر بسطام، ص ۹۷.

قدرت تمام از باورداشت خود در باره‌ی آن حضرت در تمام مثنوی سخن گفته است. کثرت حکایات نقل شده در مثنوی کافی است تا نشان دهد مولانا تا چه اندازه با نبوت و نبی گرامی اسلام (ص) میانه‌ای خوش دارد و تا چه اندازه آن را اصل و اساس سلوک و عرفان قلمداد می‌نماید. این مسئله برای رابطه‌ی مولانا با قرآن نیز وجود دارد و چنان که در کتاب مولانا و ترجمه‌ی آیات قرآن<sup>۱</sup> بیان داشتیم مثنوی به عنوان آخرین اثر عرفانی مولانا که ماحصل دوران کمال عرفانی و پختگی سلوکی اوست به تمامی مبتنی بر آیات قرآن و مبانی دین است که در کم‌تر صفحه‌ای از صفحات مثنوی می‌توان عدم حضور آیات قرآن را لحاظ نمود. این حد و افر آیات و روایات و حکایات نبوی به خوبی نشان می‌دهد که مولانا در اوج عرفانش انسانی دین مدار و تمامی وابسته به جریان زلال شریعت محمدی است. بر خلاف بسیاری از روشنفکران بی‌دین که به تازگی با بازار داغ مولانا پژوهی به مولانا گرایده‌اند ولی کم‌ترین باوری به باورهای مولانا از خود نشان نمی‌دهند و اساساً باوری به باورهای مولانا ندارند، خود مولانا، خدا و پیامبر را اصل و اساس عرفان و سلوکش می‌داند و بی‌خدا و پیامبر رفتن در طریق عرفان را گرداب خیال و وهمی بیش نمی‌داند. پیامبر گریزان مولوی گرامی نمی‌دانند که مولانا بی‌پیامبر حتی نفس هم نمی‌کشد تا چه رسد به سلوک و بیان تصوف و عرفان. اعتقاد مولانا به پیامبر تا جایی است که در حالات او نقل می‌کنند که: «چون آواز اذان

۱- مجلدات نهم و دهم از مجموعه مثنوی پژوهی و مولوی شناسی از انتشارات

مؤذن به گوش مبارکش رسیدی به عظمتی تمام بر سر زانوها قیام نمودی و گفتی:

«نامت بمانا تا ابد ای جان ما روشن به تو»

و سه بار بگفتی و سرنهادی، و آن گاه برخاستی و به نماز شروع کردی<sup>۱</sup> این باورداشت مولانا از پیامبر(ص) نه تنها لسانی که کاملاً عینی و عملی بود و از این که او را واسطه‌ی کامل در ارتباط با حق قلمداد کند و وی را محض عشق و عشق محض بخواند ابائی نمی‌کرد، از دید مولانا پیامبر همه‌ی دین و باور داشتن او باور داشت تمامیت شرف و آبروست و انکار او انکار همه‌ی حقیقت‌ها به حساب می‌آید که مادح خورشید مداح خود است، و منکر خورشید اثبات‌کننده‌ی این است که دو چشم من کور و تاریک و بد است.

عباراتی که مولانا درباره‌ی پیامبر به کار گرفته چنان دقیق و عالی است که ارتباط معنوی با آن حضرت را می‌توان در خلال همین الفاظ جست، در نظر مولانا خداوند با بعثت پیامبر خاتم تکلیف همه را معلوم کرده که ارتباط با عالم بالا صرفاً و منحصرأ با او صورت می‌گیرد و او واسطه و میانجی انسانها و خداوند عالم است و بی او هرگز امکان رسیدن و وصول به کمال نخواهد بود.

نک شیطین سوی گردون می‌شدند گوش بر اسرار بالا می‌زدند  
می‌ربودند اندکی ز آن رازها تا شهب می‌راندشان زود از سما  
که روید آن جا رسولی آمده ست هر چه می‌خواهید از او آید به دست  
گر همی جوئید در بی بها ادخلوا الایات من ابوابها

می‌زن آن حلقه در و بر باب بیست از سوی بام فلکتان راه نیست  
 نیست حاجتتان بدین راه دراز خاک‌ای را داده‌ایم اسرارِ راز  
 پیش او آید اگر خائن نه‌اید نیشکر گردید از او گرچه نی‌اید  
 سبزه رویاند ز خاکت آن دلیل نیست کم از سمّ اسب جبرئیل  
 سبزه گردی تازه گردی در نوی گر تو خاک اسب جبریلی شوی  
 سبزه‌ی جانبخش کان را سامری کرد در گوساله تا شد گوهری  
 جان گرفت و بانگ زد ز آن سبزه او آن‌چنان بانگی که شد فتنه‌ی عدو<sup>۱</sup>

مولانا عالم را «مس» و احمد(ص) را «کیمیا» می‌داند و بر این است  
 که تا کسی از او پیروی نکند هرگز به کمال نمی‌رسد، طلا شدن افراد  
 در گرو آن است که وی ایشان را مس کند و متبرکشان سازد. مس  
 وجود آدمیان تا به ازلت و خدمت آن کیمیای وجود در نیاید هرگز  
 به طلا نمی‌گراید. مس وجود، تنها با تماس با اوست که دگرگون شده  
 و به زر ناب تبدیل می‌گردد. اما واقع این است که او تنها کیمیا نیست  
 بلکه کیمیای کیمیا‌ساز است و از او کیمیاهای دیگر که  
 تبدیل‌کنندگان بشریتند به وجود آمده و تا آخرالزمان نیز در جریان  
 خواهد بود و بدین سان همواره راه برای کمال بشری و تبدیل مس‌های  
 وجود آدمیان باز و هموار است که:

لیک در سیمای آن در یتیم دیده‌ام آثار لطفست ای کریم  
 که نمی‌ماند به ما گرچه زماست ما همه مسیم و احمد کیمیاست<sup>۲</sup>

۱- دفتر چهارم، ابیات ۳۳۲۴-۳۳۲۵.

۲- دفتر چهارم، ابیات ۹۹۰-۹۹۱.

این دو نمونه نشان از باور مولانا دارد و نقل سایر موارد در این مقدمه نمی‌گنجد و به ناچار از ذکر سایر موارد پرهیز می‌کنیم. اما به نکاتی اشاره می‌کنیم که اهمیت آن جناب را به نمایش می‌گزارد:

الف: نام مقدّس رسول خدا(ص) پس از نام مقدّس الله مهم‌ترین و برجسته‌ترین نام‌ها در بین اهل دین و ایمان در همه‌ی جهان است، خاصه برای مسلمانان. این نام در قرآن به انحصار گوناگون راه یافته و خداوند کریم از آن جناب در جای‌جای آیات یاد کرده است. نام آسمانی آن جناب چنان که در کتاب شریف قرآن از زبان حضرت عیسی(ع) در سوره‌ی صاف آمده «احمد» است که می‌فرماید: «وَأَذَّ

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِنِسِيِّ امْتِنَاءِ بِلِ اِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التّوْرٰتِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِ يٰتِي مِنْ بَعْدِي اٰمَنُوْهُ  
 اَحْمَدُ فَاَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ» و نام مبارک زمینی و مشهور وی «محمد» نام دارد اما ذکر شریف نام‌های آن یگانه که در کتاب آمده منحصر به این دو اسم نیست. بر این اساس مسلمانان نام‌های آن حضرت را مقدّس و ستوده دانسته و در زندگی خود از آن بسیار بهره می‌برند و آن‌را به شایستگی و بلندی یاد می‌کنند.

مولانا در مثنوی این مقوله را این‌گونه بیان کرده است:

بود در انجیل نام مصطفی آن سر پیغمبران بحر صفا  
 بود ذکر حلیه‌ها و شکل او بود ذکر غزو و صوم و اکل او  
 طایفه نصرانیان بهر ثواب چون رسیدندی بدان نام و خطاب  
 بوسه دادندی بر آن نام شریف رو نهادندی بدان وصف لطیف

نام احمد این چنین یاری کند تا که نورش چون نگهداری کند  
 نام احمد چون حصاری شد حصین تا چه باشد ذات آن روح الامین  
 د، ۱، ب ۷۲۷-۷۳۸

مولانا نیز از آن بابت که مسلمان است و از آن بابت که قرآن  
 شناس و پیغمبر شناس است و از آن بابت که فقیه و دانای دین است و  
 از آن بابت که عارف و صوفی صافی است به این مسئله بسیار توجه  
 نموده و بخش عمده‌ای از کتاب خود را چه در مثنوی و چه در دیوان  
 کبیر به آن ذات مقدس اختصاص داده است. آن چه که در این رساله  
 شاهد خواهید بود بیان کننده‌ی همین مسئله است که بخش عمده‌ای از  
 مثنوی را اقوال و حکایات نبوی تشکیل داده است. یاد رسول و  
 مباحث مربوط به او در مورد مولانا چنان قوی است که به راستی اگر  
 آن را از مثنوی جدا کنیم و نامیده بگیریم در واقع شورآفرینی و لذات  
 بی‌شمار این کتاب را از بین برده‌ایم.

ب: این که شأن پیامبر چنان والا است که به خودی خود باید به آن  
 پرداخت و این حرمت‌گذاری نیز از آداب و ادب صوفیان راستین و  
 عارفان بلند پایه است، چنان که از قول سلطان العارفين نقل است که  
 باری به زیارت خانه‌ی خدا رفتند و به تبع به مدینه‌ی منوره نیز جهت  
 زیارت مزار رسول گرامی اسلام (ص) نیز راه یافتند اما به هنگام خروج  
 از آن مکان نورانی با این اعتبار که شأن پیامبر چنان بزرگ است که از  
 روی ادب باید او را مستقلاً زیارت نمود بر این مبنا سفری دیگر و به  
 این قصد به آن مکان شریف رفتند.

ج: جهت دیگر آن است تا خواننده‌ی مشتاق مولانا بداند که مولانا



تا چه اندازه به آن پیامبر بزرگ ارج می‌نهاده که مثنوی خود را مشحون از ذکر اقوال و حکایات آن بزرگ نموده است. چه بسیاری به غلط و به خطای فاحش بر این هستند که مولانا کاری با شریعت نداشته و از این بابت با عنایت شمس تبریزی از شریعت و احکام شرعی فارغ و خلاص شده است، تجمیع این حکایات می‌تواند بر روی این نظر خطا خطا بطلان بکشد و نشان بدهد مولانا حتی در اواخر عمر و در دوران پختگی کامل نیز به قدرت و شدت تمام بر مدار قول و فعل نبی در گردش بوده و آنی از این بابت عدول نکرده و همین نیز برای فخر او شاید کفایت کند. در کتاب پرتو ساقی - جامع احادیث مثنوی - نیز که احادیث نبوی در آن از منظر مولانا جمع آمده نیز می‌توان این ارادت زیاد را کامل را ملاحظه نمود.

د: سه دیگر آن که مولانا در خلال این حکایات ارادت تام و تمام خود را با خلوص تمام به نبی گرامی اسلام (ص) نشان داده و از او با بلندترین و عالی‌ترین واژه‌ها یاد کرده است، و همین نشان می‌دهد که مشتاقان مولانا نیز نباید از این بابت فاصله بگیرند، چه هستند کسانی که در عرفان به دنبال چیزی غیر از بیانات رسول می‌گردند و این در حالی است که عرفان اسلامی چیزی جز یافت و دریافت آیات و روایات و احکام نبوی نبوده و نیست و نخواهد بود. لذا این مجموعه می‌تواند ما را به این حقیقت رهنمون باشد.

ه: دیگر این که این راقم همواره میل داشته تا یاد محبوب نماید و این مثنوی نیز بهانه‌ای نیکو برای این مقوله بوده است تا بتواند از پیر پیران و قطب‌های عارفان، آن‌که در شأنش حدیث «لولاک» وارد

شده را از زبان مولانا که این بنده سالیان بلندی را با او همراه و یار بوده به نگارش درآورد و لذا بدون شرح و تفسیر و بررسی فقط به بیان آن حکایات پرداخته و فقط واژه‌ها، شخصیت‌ها و عباراتی را که فهمشان اندکی ثقیل و دشوار بوده را معنی کرده و به اختصار توضیح داده است. امید است که مورد پذیرش عارفان خاتم‌جو و مشتاقان مولانا واقع شود.

بدیهی است که در این کتاب صرفاً قصد ما بیان حکایات است و شرح ارتباط و باورهای مولانا را به کتابی دیگر که در همین خصوص به رشته‌ی نگارش درآمده موکول می‌نماییم تا خواننده‌ی محقق، نگاه و اندیشه‌ی مولانا را درباره‌ی رسول خاتم (ص) در آن جا بیابد. ضمن این که روایات و احادیث نبوی و علوی را که در مثنوی درج شده را نیز در مجلد بعدی به خواست خدا با نام پرتوساقتی - جامع احادیث مثنوی - شاهد خواهید بود به حول و قوه‌ی الهی.

والله اعلم  
کافم محمدی وایقانی